اعلام جرم

فاضل غیبی

از جوانی بارها دربارهٔ کتاب معروف ادوارد براون بنام "یکسال در میان ایرانیان" شنیده بودم و اینجا و آنجا خوانده بودم که اهمیت کتاب در اینستکه براون در لابلای خاطرات سفر یکساله به ایران (در نیمهٔ قرن ۱۹م.) برخورد خود با دو گروه از ایرانیان را شرح داده که اروپاییان پیش از آن از وجودشان چندان خبر نداشتند: یکی زرتشتیان و دیگری "بابیان". همین "کشف" نیز باعث شد که ادوارد براون جوان در محافل علمی اروپا به شهرت برسد.
باری، همین چند هفته پیش در کتابفروشی "شرکت کتاب"(لس‌آنجلس) به نسخه‌ای از این کتاب برخوردم و به خودم گفتم باید فرصت را غنیمت شمرم. خاصه آنکه دیدم چاپ طلاکوب نفیسی است و آنرا نه تنها مترجم معروف ذبیح‌الله منصوری ترجمه کرده، بلکه یک آقایی نیز ویراستاری کرده است!(۱) لحظه‌ای به ذهنم خطور کرد که این دیگر چه صیغه‌ایست که ترجمه‌ای را که سالها پیش منتشر شده دوباره ویرایش کنند، اما در شلوغی کتابفروشی نمی‌توانستم بدانم "ویرایش" نیز در سایهٔ حکومت اسلامی معنی دیگری یافته است. اما همینکه در خانه "یادداشت ویراستار" را خواندم با شگفتی متوجه شدم چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. قضیه را از زبان خود او بخوانیم:

«ادوارد براون صفحات زیادی از کتاب خود را اختصاص به گفتگو با گمراهان دو فرقهٔ بابی و بهائی و اظهارات یک طرفه و واهی آنان داده است. چنانکه ویراستار می‌خواست به این نوع گفته‌های یک طرفه و بی‌اساس پاسخ بدهد، ناگزیر بود حدّاقل ۱۰۰ صفحه بر مطالب کتاب بیفزاید، لذا کلّیهٔ مطالب مربوط به دو فرقه مزبور، در هنگام ویراستاری حذف گردید» (۲)

آری، جناب "ویراستار" بسادگی "صفحات زیادی" از کتاب را حذف کرده، زیرا دربارهٔ "گمراهان" بوده است!
شاید فکر کنید حذف چند صفحه از کتاب ایران‌شناسی خارجی با آنکه کار ناپسندیده‌ای است، اما در مقابل مشکلاتی که جامعهٔ امروز ایران با آن روبروست چندان اهمیت ندارد، اما بلایی که بر سر کتاب براون آمده، نمونه و نشانهٔ بیماری مهلکی است که همهٔ اندامهای "میراث فرهنگی" ما را فراگرفته و چنانکه خواهیم دید، جامعهٔ ایرانی را همین بیماری به فلاکت امروزی انداخته است.
اینکه ادوارد براون دربارهٔ بابیان چه گفته ممکن است برای نسل آتی چندان مهم به نظر نیاید، اما مشکل آنستکه ما "نسل‌های آتی" گذشتگانی هستیم که میراث فرهنگی‌شان به دست "ویراستاران" اسلامی چنان مخدوش گشته که در ورای آن، هویت فرهنگی و ملی ایرانی را نمی توان بازشناخت.
کتاب هر نویسنده‌ای دنیای اندیشهٔ او را تصویر می‌کند و حذف حتی یک کلمه و یا بند مانند آنستکه تصویر کسی را در نقطه‌ای لکه دار کنیم؛ چشمش را سیاه کنیم و یا گوشش را ببریم. در هر صورت چهرهٔ او ناقص و هویتش خدشه دار شده است. اگر کسی بدون دست باشد و یا چشمش کور، بر انسانیت او خدشه ای وارد نیست، اما در عالم اندیشه و هنر کوچکترین خدشه‌ای، اندیشمند و هنرمند را ناشناختنی می کند.
برای شناخت بیماری یاد شده کافیست به آثار نویسندگان و شاعران گذشته نگاهی بیافکنیم و ببینیم که غالباً "تصحیح شده" منتشر می‌شوند. بقول دلارام مشهوری گویی نویسندگان ما سواد نوشتن نداشتند که باید آثارشان را "تصحیح" کرد! (۳) البته منظور تصحیح کنندگان این است که از متن‌های کهن رونویسی‌های ناقصی موجود است که بعلت "بیسوادی و بی دقتی کاتبان" با هم اختلاف پیدا کرده و باید کوشید با مقایسهٔ "نسخه بدل"ها متن اصلی را "بازسازی" کرد.
گفتن ندارد که این مشکل منحصر به ایران نیست و در حوزه های فرهنگی دیگر بازیافت میراث گذشتگان به ابداع روشهای علمی و فنی گوناگون منجر شده و امروزه "حفظ میراث فرهنگی" (Conservation (cultural heritage بعنوان دانشی پرشاخه در اغلب دانشگاههای معتبر تدریس می‌شود. حال باید انتظار داشت که در ایران معاصر نیز جمعی از کارشناسان و ادیبان با تکیه بر نسخه های خطی موجود آثار ادب ملی را یکی پس از دیگری بازسازی می‌کردند. اما نه تنها چنین نشد که در صد سال گذشته هر "صاحب‌نظری" حق خود دانسته "تصحیحی" به سلیقهٔ شخصی "به زیور طبع بیاراید" و سودی به جیب بزند! در نتیجه امروزه از دیوان‌های شاعران بزرگ ایران صدها "روایت شخصی" به بازار کتاب آمده که تنها یک چیز را بخوبی نشان می‌دهد و آن اینستکه برای "تصحیح" کنندگان "خیانت در امانت" لفظی بی‌معنی است!

جالب است که در این میان "چپ"ها نیز نتوانستند از این "ناندانی" صرفنظر کنند و بزودی "حافظ شاملو" و "حافظ ابتهاج" .. را راهی بازار کردند. امروزه در سایهٔ حکومت اسلامی این "توحش فرهنگی" به جایی رسیده که "تصحیح متن‌های قدیمی" رسماً بعنوان تز دکترا در همهٔ "دانشگاه"های ایران پذیرفته می‌شود.

"تصحیح" و "ویراستاری" آثار اندیشه و ادب ایرانی تازگی ندارد و این از دیرباز مشغولیت مهم ملایان بوده است. در هزارهٔ گذشته‌ای که در آن ملایان انحصار "کتابت" را در دست داشتند، نه تنها به سلیقهٔ شخصی، بلکه به امر دینی وظیفهٔ خود می‌دانستند که "گمراهی"ها در آثار موجود را حذف کنند. وگرنه آیا قابل تصور است که ملایی و یا میرزایی هنگام رونویسی متنی از حذف مطالب غیراسلامی خودداری کند و بدین سبب مرتکب "اشاعهٔ کفر" شود؟

البته ملایان با "استعداد"تر از آن بودند که به حذف مطالب "گمراه کننده" بسنده کنند. وانگهی با این مشکل روبرو بودند که با حذف بخش‌هایی از کتابهای "گمراهان"(کافران) نمی‌توان تأثیر مطالب حذف نشده را از میان برد . از اینرو راه چاره را در این دیدند که همهٔ نسخه های موجود را نابود کنند. نمونه:

همهٔ کتابهای فلسفی زکریا رازی را از جمع ۲۷۱ کتاب منسوب به او (۴) نابود کردند، چنانکه ما امروزه تنها از قرینهٔ کتابهایی که در ردّ "گمراهی"های او نوشته شده حدس می زنیم که او اصولاً از آرایی فلسفی برخوردار بوده است!

اگر تصور کنید که ملایان فقط در گذشته‌های دور کتاب‌سوزی می‌کردند، بدین نمونه اکتفا می‌کنم که در همین دوران معاصر ترجمهٔ کتاب معروف رنه دکارت بنام "گفتار در روش بکار بردن عقل" را با آنکه به پشتیبانی سفیر فرانسه و به فرمان ناصرالدین شاه بنام "حکمت ناصریه" (۱۸۶۲م.) به چاپ رسید: "نسخه‌های آنرا سوزانده بودند.از آن چاپ شاید نسخه‌ای نمانده و یا کم مانده باشد." (۵)

البته همیشه نابودی آثار "گمراهان"، بویژه اگر انتشار گسترده‌ای یافته بودند، ممکن نبود. مانند سروده‌های حافظ شیرازی و یا دو بیتی‌های خیام نیشابوری. در این موارد راه چاره‌ای که به فکر ملایان رسید این بود که ابیاتی بروال سروده های آنان بسرایند و به نسخه های موجود اضافه کنند. از اینراه دیوانی فراهم می آید مملو از افکار و آرای مختلف و خواننده دیگر تشخیص نخواهد داد که "گمراهی"های شاعر کدام بوده است. چنانکه به قول صادق هدایت امروزه در "رباعیات خیام:

" به افکار متضاد، به مضمون های گوناگون و به موضوع های قدیم و جدید برمی خوریم، بطوریکه اگر یک نفر صد سال عمر کرده باشد و روزی دو مرتبه کیش و مسلک و عقیدهٔ خود را عوض کرده باشد قادر به گفتن چنین افکاری نخواهد بود. مضمون این رباعیات روی فلسفه و عقاید مختلف است از قبیل: الهی، طبیعی، دهری، صوفی، خوشبینی، بدبینی، تناسخی، افیونی، بنگی، شهوت‌پرستی، مادی، مرتاضی، لامذهبی، رندی و قلاشی، خدایی، وافوری ... آیا ممکن است یک نفر این‌همه مراحل و حالات مختلف را پیموده‌باشد و بالاخره فیلسوف و ریاضی‌دان و منجم هم باشد؟ "(۶)

بدین ترتیب بلایی که آخوندها بر سر غزل‌های حافظ، رباعیات خیام، نوشتارهای عبید و دیگران آوردند، باعث شد که در ورای آنها راهی به شناخت اندیشهٔ نویسنده و سراینده نباشد. تفاوت های کمّی میان نسخه های مختلف از دیوان شاعران مؤید این ادعا است. مثلاً صادق هدایت تأیید می‌کند که: "کتاب رباعیاتی که به اسم خیام معروف می‌باشد مجموعه‌ای است که عموماً از هشتاد الی هزار و دویست رباعی کم وبیش دربردارد." بنابراین احتمال اینکه بیتی در این "مجموعه"ها واقعاً از خیام نیشابوری باشد، حدود ۶% است !

آیا می توان کسی را از روی تصویر درهمی که تنها ۶% آن از اوست بازشناخت؟ باید گفت، ملایان اگر نتوانستند در دوران زندگی خیام تهدید به مرگ را در مورد او عملی کنند:

ای آن که گزیده‌ای تو دین زرتشت   اسلام فکنده‌ای تمام از پس و پشت
تا کی نوشی باده و بینی رخ خوب؟   جایی بنشین عمَر خواهندت کشت (۷)

پس از مرگش میراث فرهنگی او را ویران کردند.

نمونهٔ دیگر "شاهنامهٔ فردوسی" است که دربارهٔ آن کارشناسی خارجی نظر درست خود را به روشنی بیان داشته است. او برتلس E.Bertels (۱۹۵۷-۱۸۹۰م.) خاورشناس روسی و سردبیر کمیسیونی است که "شاهنامهٔ چاپ مسکو" را تهیه کرد. برتلس انتشار گستردهٔ شاهنامه در سالهای پس از مرگ فردوسی را تأیید می کند:

"تألیف فردوسی معروفیت نامحدودی پیدا کرده بود و به دفعات بیشمار رونویسی می‌گردید." (۸) ز

بنابراین دیگر نابودی همهٔ نسخه‌های شاهنامه ممکن نبود و ملایان به شیوهٔ دوم روی آوردند و آن حذف بخش‌هایی و اضافه کردن بخش‌هایی ("الحاقی") دیگر بود. برتلس ادامه می‌دهد:

"در نتیجه، متن شاهنامه در معرض تغییر و تحریف جدّی در همان سده های نخستین پس از مرگ مؤلف قرار گرفت... بیت‌ها و بخش‌های کاملی از طرف کاتبان به طور بیرحمانه در متن جا گرفته است. "ویراستاران" هنگامی که .. روایت فردوسی را نادرست و یا به عللی نامناسب تشخیص می‌دادند، مسیر داستان را تغییر داده، بخشها و رویدادهای تازه بر آن می‌افزودند"(۸)

جالب است که برتلس"ویراستاران" را در گیومه قرار داده و بدین وسیله به "خیانت در امانت" اشاره کرده است. برتلس دربارهٔ این مطلب مهم نیز که آیا با وجود "دخل و تصرف" در شاهنامه، می توان اندیشهٔ فردوسی را بازشناخت، واقعیت را گفته است :

"اگر بگوییم که اکنون می‌توانیم با اطمینان دیدگاههای خود فردوسی را احیا کنیم، یک ادعای نابخشودنی خودپسندانه خواهد بود."(۸)
بنابراین آنچه را که بنام "شاهنامهٔ فردوسی" بدان می نازیم، شناسندهٔ سرایندهٔ آن نیست تا چه رسد که "شناسنامهٔ ملی" ما باشد. "شناسنامه"ای که جسارتاً می‌توان گفت، باید از ارائهٔ آن به بیگانه شرم کنیم! دستکم به دو دلیل:
یکی آنکه: دیگر مدتهاست به دلایل علمی ثابت شده است که فردوسی مسلمان نبوده تا چه رسد که شیعه باشد،(۹) اما تا بحال کسی جرأت نکرده "شاهنامه" را بدون "اشعار الحاقی" مبنی بر مسلمانی او منتشر کند و ما ایرانیان باید به بیگانگانی که دیگر اسلام واقعی را می‌شناسند جوابگو باشیم که اگر فردوسی مسلمان بود چرا بجای ستایش از "جوانمردی و شجاعت امامان شیعه" از قهرمانان "دوران جاهلی و ستمشاهی" ستایش می کرد؟

دوم آنکه، بنا به "شاهنامهٔ" موجود، نه تنها نام کورش و داریوش بگوش فردوسی نخورده بود، بلکه او از وجود تخت‌جمشید نیز بی‌خبر بود! وگرنه چگونه می شود که کوچکترین اشاره‌ای به هخامنشیان نکند و یکراست از کیانیان به سراغ پارتیان و ساسانیان رفته باشد! این درحالیست که فردوسی بنا به همین "شاهنامه" مرد دانشمندی بود و مثلاً ارسطو را نیز می‌شناخت:
حکیمی که بُد اَرسطالیس نام خردمند و بیدار و گسترده کام
بنابراین با توجه بدانکه قدیمی‌ترین نسخهٔ شاهنامهٔ فردوسی حدود ۲۵۰ سال پس از او "به رشتهٔ تحریر درآمد" روشن است که در این مدت ملایان فرصت کافی داشتند تا کتاب را از مطالب "گمراه کننده" "ویراستاری" کنند. حال با توجه بدانکه به تصریح فردوسی شاهنامه از ۶۰ هزار بیت تشکیل می‌شده و هیچیک از نسخه‌های موجود بیش از ۵۰ هزار بیت ندارند،(۱۰) به حکم عقل بخش "هخامنشیان" باید حذف شده باشد! شما چه فکر می کنید؟
چنین نمونه هایی را می توان به مجموعهٔ آثار بزرگان اندیشه و ادب ایرانی تعمیم داد که پس از حذف کامل مطالب "گمراه" کننده و اضافه نمودن مطالبی در راستای عقاید اسلامی به چنان معجونی بدل شده‌اند که شما نمی دانید وقتی مثلاً بیتی از حافظ را می‌خوانید با "مرید پیر مغان" یعنی سراینده‌ای زرتشتی طرفید و یا با آخوندی که آرزو داشته قران را به ۱۴ روایت از حفظ باشد.
نکتهٔ آخر آنکه چرا میراث اندیشهٔ حافظ و خیام و فردوسی و ... را باید نابود شده دانست و آیا واقعا مهم است که مثلاً ندانیم شاعری به نام حافظ در شیراز قرن هشتم چه می‌اندیشیده؟ بسیاری بدین دلخوش‌اند که از حافظ دیوانی در دست داریم که برخی سروده های او را باضافهٔ سروده‌های بسیاری کسان دیگر دربر دارد و هر خواننده‌ای می تواند در آن ابیاتی را مطابق فهم و ذوق خود بیابد.
باید گفت این دقیقاً وضعیتی است که در آن جامعه دچار اضمحلال فرهنگی می‌شود. زیرا در آثار منسوب به اندیشمندان ایرانی نه با بنای اندیشه، بلکه تنها با ویرانه‌ای روبروییم که اینجا و آنجای آن سنگ پاره‌هایی یافت می‌شود، درحالیکه اندیشه‌های نوین تنها در تقابل و تصادم با اندیشه‌های منسجم می‌توانند زاییده شوند و رشد کنند. این کشف بزرگ سقراط، نخستین ابرمرد تاریخ تفکر است که بنام "دیالکتیک" شهرت یافته است:
اندیشه در بستری خالی زایش نمی یابد و تنها از برخورد و تصادم دو اندیشهٔ کاملاً متفاوت ممکن است اندیشهٔ نوینی چهره گشاید. بنابراین پیش‌شرط حتمی رشد اندیشه در جامعه اینستکه نمای اندیشهٔ اندیشمندان گذشته بدرستی شناخته شود تا در پیامد برخورد با آنها در آیندگان اندیشه های نوینی پدید آید .
بنابراین رمز سقوط اندیشه در ایران را باید در "ویراستاری اسلامی" جستجو کرد. ملایان توانستند با "ویراستاری" آثار اندیشمندان ایرانی همه را در صف مسلمانی قرار دهند و ویژگی‌های اندیشهٔ آنان را بزدایند. بدین وسیله زایش اندیشه‌های بلند ناممکن گردید و راهوار اندیشه در جامعهٔ ایرانی به گل نشست.

با توجه به پیامدهای "ویراستاری اسلامی"، بعنوان یک ایرانی نسبت به "ویراستار" کتاب نامبرده «محمد رفیعی مهرآبادی" و "انتشارات صفّار ـ فخر رازی" به سبب "خیانت در امانت" و "کوشش برای نابودی میراث فرهنگ ایران" اعلام جرم می کنم .

مهرماه ۱۳۹۳ش. http://gheybi.com/

(۱) ادوارد براون، یکسال در میان ایرانیان، ذبیح الله منصوری، ویراستار:محمّد رفیعی مهرآبادی، انتشارات صفار- فخر رازی، چاپ سوم، تیراژ: ۵۵۰۰

(۲) همانجا، ص ۵

(۳) دلارام مشهوری، دو گفتار (حافظ "دیوانهٔ سرسامی" یا "فرزانهٔ جاودانی")، انتشارات خاوران، پاریس، ص ۳

(۴) محمود نجم‌آبادی، مؤلفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریای رازی، ۱۳۳۹ش.، انتشارات دانشگاه تهران

(۵) مجتبی مینوی، حاشیهٔ خطی بر تنها نسخهٔ چاپی که در کتابخانهٔ شخصی او موجود است. (فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، انتشارات نوید(آلمان)، ص ۷۳)

(۶) صادق هدایت، ترانه های خیام، مقدمه (۷) همانجا

(۸) ی. ا. برتلس، شاهنامهٔ فردوسی، بر اساس چاپ مسکو، نشر قطره، ج۱، پیشگفتار، صفحات: ز ، ح ، یز

(۹) از جمله در: "دین فردوسی"، شروین وکیلی، نشریهٔ سیوشانس، http://soshians.ir/fa/?p=5580

(۱۰) کهن‌ترین نسخهٔ "کامل" شاهنامه(لندن۶۷۵ق) ۴۹۶۱۸ بیت دارد و حمدالله مستوفی در نسخه‌هایی که سدهٔ ۸ دیده بیش از ۵۰هزار بیت نیافته است: در آن نسخه‌ها اندر این روزگار / کمابیش پنجاه دیدم شمار (ظفرنامه، ص۱۶،بیت۳۱۰) و شاهنامهٔ "تصحیح" خالقی‌مطلق ۴۹۵۳۰ بیت دارد.